سونیا شیدرنگ
دکترای باستان‌شناسی پارینه‌سنگی

نخستین شواهد کنترل و استفاده از آتش توسط انسان

شاید امروز افروختن آتش و استفاده از آن برای مصارف مختلف امری کاملا بدیهی و پیش‌پاافتاده به نظر برسد، اما چگونه ما انسان‌ها از میان گونه‌های دیگر موفق به کنترل و استفاده از آتش شدیم؟ این پرسشی است که ذهن بسیاری از باستان‌شناسان متخصص دوران پارینه‌سنگی را به خود مشغول کرده و شواهد جدید باستان‌شناختی نشانگر قدمت بسیار زیاد استفاده انسان‌ها از آتش است. انسان و انسان‌ریخت‌ها مانند دیگر موجودات همواره شاهد آتش‌سوزی‌های طبیعی (بیشتر ناشی از صاعقه) در محیط اطراف خود بوده‌اند و گام مهم تطوری کنترل و استفاده از آتش در درازمدت و تدریجی رخ داده است که نهایتا منجر به کشف راه و روش ایجاد آتش توسط انسان‌ها شد و اکنون در بیشتر فناوری‌های مهم ساخت بشر نقش مهمی دارد.

برخی از پژوهشگران معتقدند جرقه اصلی این موضوع به زمانی برمی‌گردد که انسان‌ریخت‌ها به دلیل تغییرات محیطی در آفریقا با زندگی در علفزارها (ساوانا) تطابق پیدا کردند و بیش از پیش در معرض آتش‌سوزی‌های گسترده طبیعی در محیط‌های باز قرار گرفتند و تعامل با این پدیده را آموختند. پس از انطباق اولیه با آتش طبیعی، اگر کمی در خط سیر تطور جلوتر بیاییم، در دوران پارینه‌سنگی آتش علاوه بر گرمابخشی و مهیاکردن یک منبع نور خوب برای شب‌ها یا فضای تاریک غارها، حکم وسیله‌ای برای دفع خطر و تسهیل ساخت ابزار را نیز داشته است. آتش نقش مهم دیگری نیز در روابط اجتماعی گروه‌های شکارگر-گردآور بازی می‌کرده که معمولا کمتر به آن اشاره می‌شود و آن گردآوردن اعضای گروه در طول ساعات بیشتری از شب اطراف نور و گرماست که خود منجر به ایجاد الگوهای رفتاری جدید شده است. کنترل و استفاده بیشتر از آتش نقش عمده‌ای در ویژگی‌های زیستی انسان‌ریخت‌های دور پلیستوسن بازی کرد. به طوری که با پخت غذا و بالارفتن کیفیت آن، علاوه بر اینکه ابعاد دندان کاهش پیدا کرد، حجم مغز نیز بیشتر شده و تاثیرات آن در تحولات فرهنگی نیز نمود پیدا می‌کند. اما هرقدر به عقب بر می‌گردیم، شواهد آتش در مکان‌های پارینه‌سنگی کمیاب‌تر می‌شوند و توافق آنچنانی بر سر نخستین زمان کنترل و استفاده از آتش توسط انسان‌ریخت‌ها و حتی نخستین گونه‌ای که موفق به کنترل آتش شد، وجود ندارد. یکی از قدیمی‌ترین شواهدی که از کنترل آتش توسط گونه انسان به دست آمده، مربوط به غار «واندروک» واقع در آفریقای جنوبی است که شامل بقایای استخوان‌های سوخته و خاکستر گیاهانی است که قدمت آنها به یک میلیون سال پیش بازمی‌گردد. باستان‌شناسان انسان‌های راست‌قامت را جزء نخستین گونه‌هایی می‌دانند که آتش را تحت کنترل درآورده و از آن استفاده کرده‌اند، چراکه شواهد گفته‌شده از کنترل و استفاده از آتش در کنار ابزارها و دست‌تراش‌های سنگی شاخصی به دست آمده‌اند که معمولا به انسان‌های راست‌قامت نسبت داده می‌شوند. با اینکه شواهد قدیمی‌تری از کنترل و استفاده آتش گزارش شده است که متعلق به حدود یک میلیون و ۵۰۰ هزار سال پیش هستند و از محوطه‌های باز کنیا مانند کوبی‌فورا در نزدیکی دریاچه تورکانا به دست آمده‌اند، اما باستان‌شناسان بسیاری احتمال بروز آتش طبیعی را در این مکان‌های باز مطرح کرده‌اند و حتی با وجود به‌دست‌آمدن دست‌تراش‌های سنگی سوخته، شواهد مکان‌های باز کنیا را به عنوان مدارک مستحکمی از آتش کنترل‌شده عمدی لحاظ نمی‌کنند. اما بقایای سوخته یافت‌شده در غار واندروک به دلیل قرارداشتن در محیط بسته غار شواهد مطمئن‌تری هستند که مطالعات ریز ریخت‌شناسی رسوبات اطراف آنها هم به‌خوبی نشانگر وجود یک محل آتش در این مکان است. به غیر از غار واندروک، غارهای سوارتکرانز نیز در آفریقای جنوبی شواهد قابل توجهی از کنترل و استفاده از آتش به دست داده‌اند که شامل تعداد قابل توجهی استخوان‌های سوخته است که حتی آثار قصابی روی برخی از آنها قابل مشاهده است. خارج از آفریقا، در مکان جسر بنات یعقوب (گشر بنوت یاکوف) فلسطین شواهد گسترده‌ای از کنترل و استفاده از آتش به شکل اجاق به دست آمده است که قدمت آن تا ۷۰۰ هزار سال پیش هم تخمین زده می‌شود. بقایای به‌دست‌آمده از این مکان شامل ذغال و بقایای چوب و استخوان سوخته و مقدار زیادی دست‌تراش‌های سنگی ریز و درشت و قلوه‌سنگ‌های حرارت‌دیده هستند که برخی از آنها به صورت متراکم در یک نقطه یافت شده‌اند و احتمالا مربوط به اجاق بوده‌اند. شاید یکی از معروف‌ترین مکان‌های باستانی که شواهد کنترل و استفاده از آتش توسط انسان‌های راست‌قامت از آن گزارش شده است، مکان ژوکودیان چین باشد که کاوشگران آن بیش از نیم‌قرن پیش احتمال به‌کارگیری عمدی آتش را از آن گزارش کرده بودند، اما مدارک مطرح‌شده مورد قبول همه باستان‌شناسان واقع نشد و در عوض احتمال وقوع آتش طبیعی برای این مکان مطرح شد. در حدود ۴۰۰ هزار سال پیش، بقایای آتش کنترل‌شده و مهم‌تر از آن رفته‌رفته شواهد ایجاد آتش در مدارک باستان‌شناسی پارینه‌سنگی اروپا، آسیا و آفریقا بیشتر می‌شود. در غرب آسیا، در مکان‌هایی مانند غارهای تابون و قِسِم بقایای اجاق‌هایی به دست آمده است که صرفا کوتاه‌مدت نبوده و برای مدت بیشتری مورد استفاده قرار گرفته‌اند. از حدود ۳۰۰ هزار سال پیش به این سو بر تعداد اجاق‌های یافت‌شده در سکونتگاه‌های پارینه‌سنگی به طرز چشمگیری افزوده می‌شود که برخی از پژوهشگران این افزایش را به نوعی با تولید ابزارهایی که احتیاج به ماده چسباننده و استفاده از آتش داشته‌اند مرتبط می‌دانند. گذشته از کنترل آتش آن هم برای یک مدت طولانی، نحوه ایجاد آتش نیز یکی از مسائلی است که هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و مشخص نیست برای نخستین بار از چه روشی برای ایجاد آتش استفاده شده و کدام‌یک از گروه‌های شکارگر-گردآور این کار را انجام داده‌اند. بدون تردید ایجاد آتش در هر زمان و مکانی به راحتی امکان‌پذیر نبوده و نیاز به مهارت خاص و ابزارهای مناسب سنگی و چوبی داشته است. علاوه بر ایجاد آتش، نگهداری آتش ایجادشده نیاز به مدیریت و برنامه‌ریزی افراد گروه داشته که خود الگوها و مهارت‌های رفتاری و اجتماعی خاصی را طلب می‌کند، مانند تقسیم کار و برنامه‌ریزی که احتمالا بیش از نئاندرتال‌ها، انسان‌های هوشمند زمانی که به‌تدریج از آفریقا خارج و در اوراسیا گسترش یافتند، به آن مجهز بوده‌اند. اهمیت بسیار زیاد آتش در زندگی انسان چه در گذشته و چه امروز و رابطه طولانی انسان و این پدیده بر کسی پوشیده نیست، اما این موضوع که نخستین آتش مورد استفاده توسط گونه انسان کوتاه‌مدت بوده و با توجه به زمان بسیار زیادی که از آنها گذشته، شواهد آن‌چنانی باقی نگذاشته‌اند، باعث شده که هنوز نتوان با اطمینان درباره زمان و مکان و حتی عامل و موارد استفاده نخستین آتش‌های مورد استفاده و کنترل انسان اظهار نظر قطعی کرد.

به طور کلی و با توجه به شواهد قابل اطمینان‌تر باستان‌شناسی پارینه‌سنگی به نظر می‌رسد کنترل آتش و افروختن آن مختص به گونه هوموها است و نخستین گام‌های جدی در این راه را می‌توان به انسان‌های راست‌قامت نسبت داد. مطالعات روزافزون و جدید در زمینه ارتباط انسان و آتش در دوران پارینه‌سنگی در حال انجام است و روز به روز اطلاعات بیشتری در اختیار ما می‌گذارد و پرسش‌های بیشتری نیز مطرح می‌کند. پرسش‌هایی با مقیاس کوچک‌تر اما جالب مانند اجاق‌های کوچک و بزرگی که از استقرارهای ۳۰۰ هزار سال پیش به بعد یافت می‌شوند، متعلق به گروه‌های چندنفره از شکارگر-گردآورندگان بوده‌اند؟ آیا اندازه این اجاق‌ها می‌تواند نشانگر اهمیت آن مکان یا گروهی که دور این اجاق‌ها جمع می‌شده‌اند باشد و بسیاری از پرسش‌های از این دست که به ابعاد مختلف فرهنگی، رفتاری، اجتماعی، اقتصادی زندگی شکارگر-گردآورندگان دوران پارینه‌سنگی می‌پردازند.

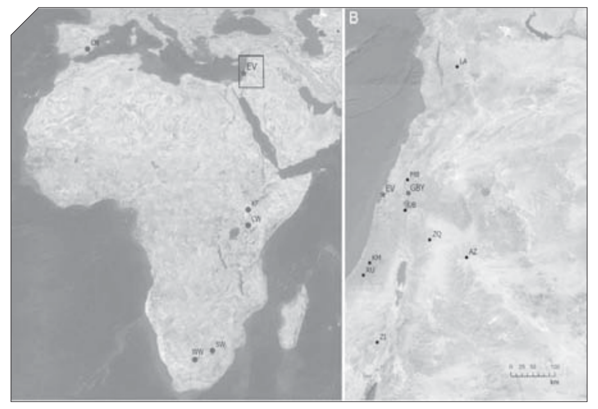

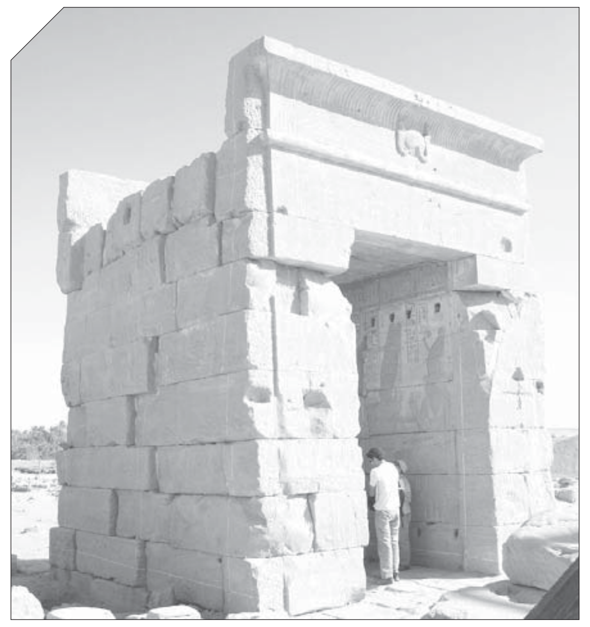

هخامنشیان در مصر

شرق: پادشاهی هخامنشی که نام خود را از جد بزرگش هخامنش گرفته، در حدود ۵۵۰ تا ۳۳۱ پیش از میلاد بر ایران، بین‌النهرین، مصر، سوریه و آسیای صغیر حکومت می‌کرد. کوروش بزرگ در حدود ۵۵۰ پیش از میلاد با شکست‌دادن پدربزرگش {آستیاگ} و ادغام پارس‌ها و مادها توانست پادشاهی بزرگ هخامنشیان را تشکیل دهد. در زمان داریوش بزرگ بین ۵۲۲ تا ۴۸۶ پیش از میلاد، قلمرو هخامنشیان توسعه بیشتری یافت و از دره سند در شبه‌قاره هند تا شمال یونان و مصر را شامل شد و ملل مختلفی در پهنه این پادشاهی قرار گرفتند. فرزاد عابدی، دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تهران، در نشستی مجازی که از سوی مؤسسه نیمروز و انجمن علمی-دانشجویی ایران‌شناسی دانشگاه تهران برگزار شد، به بررسی برخی از زوایای حضور هخامنشیان در مصر پرداخت. متن این سخنرانی را در ادامه می‌خوانید.

مصر به‌نوعی در واقع اسمش با خودش است؛ یعنی ما وقتی از مصر صحبت می‌کنیم، کوله‌باری از تمدن، انبوهی از یافته‌های باستان‌شناختی، سایت‌ها، محوطه‌ها، موزه‌های دنیا که آثار فرهنگی و تاریخی مصر را در خودشان جای داده‌اند. اسطوره‌های کهن و قدیمی که ما از مصر می‌شناسیم و با آنها آشنایی داریم؛ فراعنه مصر، سلسله‌های پادشاهی مصر همه اینها چیزهایی هستند که ما وقتی از مصر صحبت می‌کنیم، برای ما تداعی می‌شوند و به ذهن ما متبادر می‌شوند؛ اما یکی از آن دوره‌های تقریبا فراموش‌شده مصر که از اهمیت بسیار زیادی نیز برخوردار است، دوره هخامنشی است که سعی می‌کنیم در این فرصت محدودی که داریم راجع به کلیاتی از این دوره صحبت بکنیم. اهمیت مصر از کجا ناشی می‌شد؟ مصر موقعیت جغرافیایی خاصی که دارد مخصوصا تسلطش بر راه‌های دریایی و دریای مدیترانه اهمیتش را بسیار زیاد می‌کند. از طرف دیگر موقعیت جغرافیایی مصر به شکلی است که خیلی از طریق به‌خصوص راه‌های زمینی با سرزمین‌های مجاور خودش در ارتباط نیست. بیشتر ارتباطاتی که با مصر وجود دارد، محدود است به مسیرهای دریایی که این هم از یک جهت دیگر مصر را نسبت به سایر سرزمین‌هایی که ما در خاورمیانه با آنها مواجهه هستیم، متفاوت می‌کند. موضوع بعدی بحث فرهنگ مصر است. فرهنگ مصر باستان است که در طول هزاران سال این فرهنگ با تغییرات خیلی کمی ادامه پیدا می‌کند. باور به خدایانی که از قبل وجود داشته برای هزاران سال ادامه پیدا می‌کند، در فرهنگ مادی، در فرهنگ اجتماعی مردم برای هزاران سال تغییرات خیلی کمی ایجاد می‌شود.و حکومت‌ها و سلسله‌های بیگانه‌ای که در مصر حضور پیدا می‌کنند و بر مصر حاکمیت دارند، اینها تأثیرات محدودی روی مصر می‌گذارند و حتی تأثیر می‌پذیرفتند تا اینکه تأثیر بگذارند. در دوره هخامنشی اهمیت این سرزمین چه بوده که باعث می‌شود هخامنشی‌ها تصمیم بگیرند این سرزمین را به قلمرو گسترده خودشان اضافه کنند و آنجا را تسخیر کنند. علاوه بر این مواردی که گفته شد، تسلط مصر بر راه‌های تجاری، ثروت زیادی که سرزمین مصر دارد، ثروت طبیعی که سرزمین مصر دارد، بحث محصولات کشاورزی خاصی که در آن منطقه است که به لطف رودخانه نیل این محصولات کشت می‌شدند. همه اینها عواملی بوده که مصر را به یک هدف دم‌دستی و ارزشمند برای هخامنشی‌ها تبدیل می‌کرده. از طرف دیگر یک عامل سیاسی مهم دیگری که باعث می‌شد هخامنشی‌ها به فکر تسخیر مصر بیفتند، بحث اتحادیه‌ای است که هم‌زمان با شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی بین سه دولت بزرگ آن زمان یعنی مصر، لودیه و بابل اتفاق می‌افتد. اتحادیه‌ای که احتمالا هدف اصلی‌اش این بوده که جلوی قدرت‌گرفتن سلسله جدید یعنی هخامنشی، این سلسله جدید را که فردی به نام کوروش پایه‌گذاری کرده بگیرند؛ ولی متأسفانه، متأسفانه برای خودشان، موفق نبودند و یکی پس از دیگری سقوط کردند. اول لودیه بعد بابل و نهایتا نوبت به مصر رسید. به هر حال کوروش دوران زندگی‌اش به اتمام رسیده بود و کمبوجیه این مسئولیت را ادامه داد و کمبوجیه موفق شد نهایتا مصر را تسخیر کند.

یک‌سری داستان‌های دراماتیک در این بین مخصوصا از طرف متون یونانی نقل می‌شود که کمبوجیه از پادشاه مصر درخواست کرد دخترش را بفرستد برای ازدواج با او، اما پادشاه مصر این کار را نکرد و به جای او دختری از جایگاهی پایین‌تر را فرستاد و زمانی که آن دختر پیش کمبوجیه رفت، باعث عصبانیت کمبوجیه روبه‌رو شد و نهایتا تصمیم گرفت به خاطر این بی‌احترامی، به مصر حمله کند. داستان‌های این‌چنینی را ما داریم؛ مخصوصا در متون یونانی بارها به این‌سری داستان‌ها اشاره می‌شود؛ اما نمی‌تواند برای قضاوت ما برای علت حمله هخامنشی‌ها به مصر مبنا قرار گیرند. به نظر خودم همان اتحادیه‌ای که شکل گرفته، در دوره بعد از سقوط ماد و در آستانه سقوط ماد توسط این سه دولت مصر، لودیه و بابل اهمیت این موضوع را به هخامنشی‌ها نشان داده بود که این سه دولت می‌توانند تهدیدهای مهمی در آینده باشند و جلوی قدرت فرامنطقه‌ای را که هخامنشی‌ها در فکر ایجادش بودند، بگیرند و مشکل برایش ایجاد کنند؛ بنابراین این عامل سیاسی را بسیار قوی احساس می‌کنم باید بوده باشد و همین زمینه را فراهم کرده باشد. برای تصمیم هخامنشی‌ها برای حمله به مصر و نهایتا حمله‌ای که اتفاق می‌افتد و مصر به بخشی از قلمرو هخامنشی‌ها تبدیل می‌شود؛ اما در دوره‌بندی تاریخ مصر ما با مشهورترین تقسیم‌بندی که آشنا هستیم، بحث تقسیم‌بندی مانتو، کاهن معروف مصری از دوره بطلمیوسی است. براساس این تقسیم‌بندی، ما با ۳۱ سلسله مواجه هستیم که معروف است به دوران سلسله‌ها و دوتا از این ۳۱ سلسله دوره‌های تسلط هخامنشی‌ها بر مصر است. سلسله بیست‌وهفتم و سلسله سی‌ویکم. اینها را ما براساس تقسیم‌بندی آقای مانتو، کاهن مصری داریم که در متن یونانی از خودش به جای گذاشته است. در این تقسیم‌بندی که از مانتو ارائه شده است، اطلاعات جزئی هست که شاید برای خیلی از کسانی که آشنایی ندارند با این متن، جالب باشد. مانتو پادشاهان مربوط به هر سلسله را با جزئیات ذکر سال‌های حکومت‌شان آورده است. نسخه‌های مختلفی از نوشته‌های مانتو بر جای مانده است؛ اما در نسخه‌های معروف‌تری که بر جای مانده و امروز به دست ما رسیده است، تقسیم‌بندی جالبی هست که نشان می‌دهد چقدر به اطلاعات جزئی دسترسی داشته است.

در یکی از این ورژن‌ها درمورد سلسله بیست‌وهفتم اسامی پادشاهان را به این شرح یاد می‌کند: کمبوجیه شش سال، داریوش اول ۳۶ سال، خشایارشا ۲۱ سال و بعد از فردی یاد می‌کند به نام آرتابانوس یا اردوان، اردوان هفت ماه، اردشیر اول ۴۱ سال، خشایارشا دوم دو ماه، سغدیان هفت ماه، داریوش دوم ۱۹ سال، که نهایتا می‌شود ۱۲۴ سال و چهار ماه. ممکن است برای خیلی‌ها اردوان تازگی داشته باشد که اردوان از کجا پیدا شده! این کدام‌یک از شاهان هخامنشی بوده که ما تا به الان چیزی از او نشنیده‌ایم! این اردوان همان اردوان هزار بد است که به‌نوعی عامل اصلی قتل خشایارشا است و ما در سایر متون اطلاعاتی درمورد اینکه خود این فرد به پادشاهی رسیده باشد نداریم؛ اما اینجا به‌عنوان یکی از پادشاهان سلسله بیست‌وهفتم مصر از او یاد می‌شود که خود این موضوعی است که می‌شود روی آن یک کار پژوهشی گسترده‌ای صورت بگیرد که چرا مانتو در این لیستی که ارائه کرده، از اردوان هم به‌عنوان شاهان هخامنشی یاد کرده که هفت ماه حکومت کرده. به هر حال نشان می‌دهد او اطلاعات جزئی از کسانی که در رأس حکومت در دوره هخامنشی بوده‌اند، داشته است.

در یکی دیگر از ورژن‌هایش از هفت ماه پادشاهی مغ یاد می‌کند. این مغ مدت بین داریوش و کمبوجیه را پر کرده برای هفت ماه همان گئومات مغ است که باز اطلاعات جزئی این فرد را نشان می‌دهد و اصلا خود این لیستی را که این فرد به نگارش درآورده، تبدیل می‌کند به منبعی برای تاریخ‌نگاری حتی سلسله هخامنشی و شاهان این سلسله. مورد بعدی همان سلسله سی‌ویکم است، چون هخامنشیان یکپارچه از دوره کمبوجیه تا آخر مصر را در اختیار نداشتند. در ابتدا یعنی دوره اول دوره کمبوجیه تا دوره داریوش دوم بود و بعد به دنبال شورشی که در مصر اتفاق می‌افتد. مصر از قلمرو شاهنشاهی هخامنشی جدا می‌شود و دوره اردشیر دوم مصر جزء قلمرو هخامنشی شاهنشاهی نیست و در دوره اردشیر سوم مجددا هخامنشیان موفق می‌شوند مصر را به تسخیر خودشان درآورند و تا پایان دوره هخامنشی تا زمان حمله اسکندر این ادامه پیدا می‌کند که نهایتا به اسکندر می‌رسد. همین که شخصی مثل مانتو می‌آید و هخامنشی‌ها را در ضمن سلسله‌های سی‌ویک‌گانه تاریخ مصر قرار می‌دهد و بعد دوره بعدی را جدا می‌کند. چه دوره اسکندر باشد چه دوره بطلمیوسی‌ها باشد، این نشان می‌دهد که هخامنشی‌ها تفاوت‌های جدی و عمده‌ای با یونانی‌ها و اسکندر داشتند و این تفاوت‌ها جدایی بین سلسله‌های مصری را تقویت می‌کند. ممکن است بعضی‌ها بگویند که آن عناوینی که برای اینها استفاده می‌شد، ممکن است که بعدا برای اسکندر نیز استفاده شده باشد، عناوینی مثل پسر رعد و بگویند که فقط مختص به دوره هخامنشی نیست.

اما موضوعی که وجود دارد این است که از منظر یک مورخ که در قرن سوم قبل از میلاد یعنی به فاصله نزدیکی بعد از سقوط هخامنشی‌ها زندگی می‌کرده سلسله‌های بیست‌وهفتم و سی‌ویکم جزئی از سلسله‌های پیشین مصر هستند. یعنی هیچ تفاوت عمده‌ای، هیچ تغییر عمده‌ای چه در فرهنگ مصر چه در سیاست مصر در طول دوره اینها اتفاق نیفتاده بود. همان روندی که در ابتدا وجود داشته، همان روند ادامه پیدا کرده است. هرچند تغییراتی جزئی قطعا اتفاق افتاده ولی این تغییرات جزئی در حدی نبوده که ما بخواهیم آنها را مربوط به دوره‌های جداگانه‌ای بدانیم و این موضوع است که هخامنشی‌ها را از سایر سلسله‌های بیگانه بعدی مثل یونانی‌ها و بطلموسی‌هایی که می‌آیند در مصر حکومت می‌کنند، جدا می‌کند. این کلیاتی در مورد اهمیت مصر و تقسیم‌بندی سلسله‌ها در تاریخ مصر بود.

چرایی نگاه منفی متون یونانی نسبت به کمبوجیه و خشایارشا

متون یونانی نسبت به این کمبوجیه و خشاریارشا نگاهی خیلی منفی دارند که نگاه منفی نسبت به کمبوجیه احتمالا به دلیل این است که مصر در دوره کمبوجیه به تسخیر هخامنشی‌ها درمی‌آید و بخش زیادی از اطلاعاتی که یونانی‌ها در متون خودشان می‌آورند در مورد دوره هخامنشی و حمله هخامنشی‌ها به مصر، از خود مصری‌ها گرفته‌اند؛ یعنی نخبگان مصری چه هم‌زمان با دوره هرودوت و چه بعد از او زندگی می‌کردند؛ بنابراین طبیعتا بین طبقه بزرگ از این نخبگان مصری که احتمالا یا جایگاه‌های خودشان را در دوره هخامنشی از دست دادند یا احتمالا به آن مقدار قبلی حقوق دریافت نمی‌کردند یا از آن امتیازات برخوردار نبودند؛ هخامنشی‌ها آدم‌های منفوری بودند و از این جهت کسی که باعث قرارگرفتن مصر در قلمرو هخامنشی‌ها شده بود، شخص کمبوجیه بود؛ به همین دلیل است که این میزان از تنفر نسبت به کمبوجیه را ما می‌بینیم که نقدها و روایت‌هایی برای هرودوت نقل می‌کنند و هرودوت آنها را به ما انتقال می‌دهد. اما در مورد خشایارشا هم دقیقا همین موضوع را در یونان و مناطق آسیای صغیر داریم؛ چون خشایارشا به‌هرحال آتن را تسخیر می‌کند و به تصرف خودش درمی‌آورد، به مدت یک سال و آن هیمنه آتن را و یونان را از بین می‌برد، به‌هرحال این یک ضربه اجتماعی و فرهنگی و سمبلیک بزرگ بوده و بخش بزرگی از جامعه الیت یونانی که سعی می‌کنند این تنفر را در قالب شکل‌دادن به شخصیت عجیب‌وغریب و دیوسانی از خشایارشا ارائه بدهند؛ ما این را می‌بینیم. مثلا همسرش جوان‌ها را می‌کشد که خودش جوان بماند، یا آن ویژگی‌های مفصلی که در مورد خشایارشا می‌آورند و ویژگی‌های منفی‌ای که ذکر می‌کنند. ولی متأسفانه در این روایت‌ها مشکل اصلی این است که نسبت به این دو پادشاه خیلی نگاه منفی وجود دارد و این نگاه منفی متأسفانه مبنا قرار می‌گیرد و بعدها هم برای مورخان ایرانی و هم برای مورخان معروف خارجی، مثلا خود ویل دورانت تحت تأثیر همین تفکر است و بخشی از تاریخ خودش را تحت تأثیر همین تفکر می‌نویسد. بعدا فلسفه‌های مفصلی را در این مورد می‌بافند که مثلا پادشاهان فاتح ویژگی‌های مثبت دارند، مثل کوروش و داریوش و فرزندان پادشاهان فاتح به نوعی می‌نشینند سر سفره آماده و از نعمات آن سفره آماده بهره‌مند می‌شوند و به همین دلیل است که آن لیاقت کافی را برای اداره کشور ندارند. این واقعا هنوز هم در خیلی از مدارس و دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود. نکته اسف‌بار ماجرا اینجاست.

کشف بقایای لشکر گمشده کمبوجیه در مصر

در سال ۱۹۹۶ گزارشی از شبکه دیسکاوری‌چنل منتشر می‌شود که یک هیئت باستان‌شناسی ایتالیایی در منطقه سیوا در غرب مصر در نزدیکی مرز لیبی به تعداد زیادی ابزار و زیورآلات برخورد کردند که خیلی قابل مقایسه است با زیورآلات و ابزارهایی که به‌خصوص در نقش‌برجسته‌های تخت جمشید می‌بینیم یا در لباس سربازان پارسی می‌بینیم؛ گوشواره‌هایشان، دستبندهایشان و مواردی این‌چنینی. متأسفانه کار این هیئت هیچ‌وقت به پایان نرسید و هیچ‌وقت گزارشی مفصل و دقیق از این کاوش و احتمالا بررسی‌ای که آنجا انجام شده، منتشر نشده است و برای همین به گزارش دیسکاوری محدود شد و بعدا هم عذر این گروه را از مصر خواستند و از آنجا خارج شدند و دیگر هیچ علاقه‌ای برای ادامه بررسی این موضوع وجود نداشت که آیا این ابزارها می‌توانند همان لشکر گمشده کمبوجیه باشند که در جریان لشکرکشی به سرزمین آمونی‌ها گرفتار طوفان شن شدند یا خیر. اطلاعات بیشتری تا الان از این موضوع منتشر نشد اما عکس‌هایی که منتشر شد نشان می‌داد که احتمالا ما با شواهدی جدی مواجه بودیم و اگر کار دقیق‌تری آنجا انجام می‌شد، حتما می‌توانست تصویر روشنی از دوره هخامنشی و دروه کمبوجیه در مصر برای ما به تصویر بکشد که متأسفانه این اتفاق نیفتاد.

داریوش هخامنشی و مصر

بعد از کمبوجیه ما دوره گئومات مغ را داریم و در این دوره خیلی اتفاق خاصی را در مصر شاهد نیستیم تا اینکه نهایتا داریوش به قدرت می‌رسد و هم‌زمان با این دوره شورشی در مصر اتفاق می‌افتد و شخص داریوش با لشکری در مصر حضور پیدا می‌کند و آنجا را مجددا فتح می‌کند. در سال چهارم پادشاهی داریوش اتفاق مهمی که در مصر شاهد هستیم بحث ساخت‌وسازهای معبد هیبیس یا در واقع الخارقه مصر در منطقه‌ای است که بافت بیابانی دارد. آنجا می‌بینیم که داریوش ساخت‌وساز مفصلی را در معبدی به نام معبد هیلیب دارد. در این معبد ما در جاهای مختلف نقش‌برجسته‌های داریوش را در قالب فرعون مصری، با ظاهر فرعون مصری می‌بینیم، از دوران کودکی داریوش که خدایگان مصری در حال شیردادن به او هستند تا دوره‌های بعدی که تأییدیه خودش را دارد از خدایان مصری دریافت می‌کند و مهم‌تر از همه در معبد هیبیس ما برای اولین بار یک دایره‌المعارف از خدایان مصری داریم یعنی برای اولین‌بار تصویر تعداد خیلی زیادی از خدایان مصری را به‌صورت ردیفی به تصویر می‌کشند. یعنی هخامنشی‌ها دایره‌المعارف خدایان مصری را آنجا برای اولین‌بار به تصویر می‌کشند. هر تصویری از هر خدایی که ما هیچ‌جای دیگری نمی‌توانیم پیدا بکنیم در نقش‌برجسته‌های هیبیس می‌توانیم پیدا کنیم. این یکی از نکات خیلی جالبی است که معبد هیبیس دارد و متأسفانه تا الان نه خارجی‌ها خیلی رویش کار کردند و نه ایرانی‌ها که اصلا ما این معبد را درست نمی‌شناسیم. یک نکته دیگری که درمورد معبد هیبیس هست باز باید مقداری به عقب برگردیم. کیهان‌شناسی یا اسطوره‌شناسی مصر باستان، همیشه از جنگ بین دو خدا یا رقابت بین دو خدا می‌بینیم که صحبت می‌شود؛ خدای هوروس و خدای ست. در واقع اگر به صورت کوتاه بخواهم توضیح بدهم، در آغاز خلقت ما خدای رع را داریم که این خدای رع خودش خدای خورشید است و خدای برتر مرحله اول مصری‌هاست یا خدای برتر دوره آرکاییک خدایان مصری است.

از خدای رع فرزندان زیادی به دنیا می‌آید که دو تا از اینها خدایان آسیریس و ست هستند که با همدیگر برادر هستند که آسیریس پادشاهی خدایان را بر عهده داشته ولی با خیانت برادرش ست کشته می‌شود و بدنش قطعه‌قطعه و قطعات مختلف بدنش در سرتاسر کشور مصر پخش می‌شود. همسر آسیریس که درواقع ما این را به نام ایزیس می‌شناسیم یا آیسیس، می‌گردد و در سرتاسر مصر قطعات بدن بریده‌شده و تکه‌تکه‌شده آسیریس را پیدا می‌کند و آنها را به هم وصل می‌کند و با این شوهری که زنده شده مجددا هم‌آغوش و از او باردار می‌شود و بعد از این ماجرا آسیریس تبدیل می‌شود به خدای مردگان و فرزندی که حاصل این هم‌آغوشی است می‌شود خدای هوروس و خدای هوروس تبدیل می‌شود به یک رقیب جدی برای ست، ستی که بعد از کشتن برادرش به نوعی در واقع جای برادرش را گرفته بوده و تبدیل شده بود به پادشاه خدایان. هوروس تبدیل می‌شود به یک رقیب جدی برای ست. جنگ‌های زیادی دارند اینها با هم که نهایتا در یکی از این جنگ‌ها با حقه‌ای که هوروس انجام می‌دهد موفق می‌شود ست را شکست دهد و ست تبدیل می‌شود به پادشاه مناطق شن‌زارها، مناطق بیابانی و به نوعی تبدیل می‌شود به نیروی منفی در بین خدایان مصری. یک‌جورهایی شبیه به خدای هادس در یونان یا شبیه به اهریمن در باورهای ایرانی‌های باستان.

این داستان که مجددا داشتم تعریف می‌کردم خیلی شبیه به داستان کمبوجیه و بردیا هم هست. از جنبه‌هایی این نیز می‌تواند موضوع یک مقاله دیگر باشد. بعد از این ماجرا مردمان مصر یعنی بخش بزرگی از مردمان مصر دو گروه می‌شوند یعنی گروهی از اینها خدای ست را به عنوان خدای برتر باور و قبول داشتند و گروهی خدای هوروس را. مخصوصا در مناطق شن‌زارها، مناطق بیابانی و بادیه‌نشین‌ها اینها بیشتر به خدای ست باور داشتند. کاری که هخامنشی‌ها انجام می‌دهند یک‌جورهایی برقرارکردن صلح بین این دو گروه است. اما چه کار می‌کنند! در همین معبد هیبیس تصویری داریم از خدای هوروس. خدای هوروس که احتمالا ممکن است تصویرش را هم دیده باشید هم شما و هم خیلی از مخاطبان. هوروس درحالی که یک نیزه در دست دارد و ماری که زیر پایش هست دارد آن را می‌کشد. تصویر، تصویر هوروس است با سر شاهین هوروس. منتها ما کتیبه‌ای که در دست داریم نوشته که این خدای ست است یعنی هخامنشی‌ها با این کار به دنبال ایجاد یک پیوند هستند بین باورمندان به ست و باورمندان به هوروس. یک‌جورهایی دارند بین مناطق شن‌زار و مناطق بیابانی مناطق واقع‌الخارقه و مردمان دلتای نیل اتحاد و همبستگی ایجاد می‌کنند با یکی‌کردن ست و هوروس.

این شاید یکی از جالب‌ترین اقدامات مذهبی هخامنشیان باشد در طول حیات سیاسی خودشان که واقعا هوشمندی سیاسی این سلسله را نشان می‌دهد.

تدفین در مصر باستان و ایران هخامنشی

شیوه رایج تدفینی که در مصر سراغ داریم بحث مومیایی‌کردن است ولی در تدفین هخامنشیان چیزی به عنوان مومیایی‌کردن نداریم. تدفین هخامنشی‌ها در قالب تابوت‌های سنگی انجام می‌شود. براساس باورهای ادیان ایران باستان، چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش نباید با جسد مرده آلوده شوند و به همین دلیل جسد را در تابوت‌های سنگی قرار می‌دادند که تماسی با اینها نداشته باشد. بعضی‌ها آمده‌اند یک‌سری ارتباط‌هایی فرض کردند بین مثلا شیوه تدفین آرامگاه‌های صخره‌ای که در دوره داریوش رایج می‌شود در میان هخامنشی‌ها با نوع تدفینی که در مقبره حتشپسوت در مصر سراغ داریم و تدفینی که مثلا داخل صخره انجام شده است و اینها. ولی من خودم با این موضوع موافق نیستم چون روند آرامگاه‌های صخره‌ای از بحث گوردخمه‌ها شروع می‌شود و بعد از آن گوردخمه‌ها به آرامگاه‌های صخره‌ای تبدیل می‌شود و نهایتا می‌رسد به آن شکل خاصی از آرامگاه‌های صخره‌ای که در دوره داریوش داریم.

هزینه ساخت معبد هیبیس

معمولا هزینه‌های معابد، پرستشگاه‌ها و بناهای عام‌المنفعه از مالیات خود سرزمین‌ها برداشت می‌شده یعنی مالیاتی که خود مردمان آن سرزمین به دولت هخامنشی پرداخت می‌کردند. بخشی از این مالیات‌ها طبیعتا به بناهای عام‌المنفعه اختصاص پیدا می‌کرد که یکی از اینها هم معابد و پرستشگاه‌ها بودند و معبد هیبیس هم از این قاعده مستثنا نیست.

موضوع دیگری که لازم می‌بینم در انتهای بحث بگویم با توجه به کامنتی که یکی از مخاطبان پیج خودم زیر پوستر این برنامه گذاشته بود؛ نوشته بود که شما هنوز حضور هخامنشیان در ایران را ثابت نکرده‌اید بعد رفته‌اید سراغ هخامنشیان در مصر. جوابی که من برای ایشان دارم، اتفاقا از این مسیر وارد می‌شویم چون آن‌قدر که از هخامنشیان در خارج از مرزهای کنونی ایران شواهد داریم در ایران فعلی شاید نداشته باشیم. من فقط می‌خواهم به این شخص اگر این فایل را دید یا بقیه دوستانی که شبیه به ایشان فکر می‌کنند این نکته را بگویم که واقعا اگر به باور شما در دوره مثلا پهلوی خیلی از این ساختمان‌های تخت جمشید ساخته شده در دوره پهلوی مثلا دوره هخامنشی را مطرح کردند و بیان کردند، فقط یک نکته را می‌خواهم به ایشان بگویم که چقدر در آن دوره ایران بودجه داشته که این‌قدر پول بدهد به دولت‌های مصر، ترکیه، لبنان، افغانستان، پاکستان، سوریه، همه این کشورهای منطقه و حتی خود یونان، چقدر واقعا ثروتمند بوده دولت پهلوی که به همه اینها پول داده که اینها بیایند یک‌سری آثار را در قالبی با هنرهای محلی باستانی خودشان ترکیب کنند و اینها را در یک پروژه خیلی عجیب و غریب زیر خروارها خاک دفن کنند و بعد اینها را خودشان بکشند بیرون که مثلا رضاشاه نامی آمده این پول هنگفت را به ایشان داده است که چنین کاری بکنند.

ببینید واقعا در هیچ‌جای دنیا مردم نمی‌آیند تاریخ سرزمین خودشان را با این حجم از آثار و یافته‌ها زیر سؤال ببرند، این واقعا دردآور است و نه فقط به عنوان یک ایرانی بلکه به عنوان کسی که انصاف دارد و از روی انصاف نگاه می‌کند. حداقل این همه شواهد و مدارکی که دارد ارائه می‌شود در جاهای مختلف، در سرزمین‌های مختلف و متأسفانه نه در خارج این علاقه نسبت به هخامنشی‌ها وجود دارد و نه در داخل این علاقه نسبت به هخامنشی‌ها وجود دارد. دیگر شما حداقل هخامنشی‌های بیچاره را نکوبید، من می‌گویم همه حرف‌های شما درست، بیایید حرف‌های خودتان را در بوته آزمایش بگذارید با این شواهدی که ما داریم راجع به آن صحبت می‌کنیم.

یادداشت

غلام آق، پاسدار میراثی ناملموس از استان گلستان

مریم منصوری
کارشناس ثبت آثار ناملموس استان گلستان

گام اول در مسیر پاسداری پایدار از میراث ناملموس، شناسایی حاملان و مجریان کم‌نظیر و تکریم از ایشان و همچنین اجرای اقداماتی است که منتج به حفظ این دانش و مهارت و انتقال آن به نسل‌های بعدی می‌شود. به همین منظور فهرست ملی «مفاخر حامل میراث ناملموس» ایران در سال‌های گذشته از سوی شورای عالی سیاست‌گذاری میراث فرهنگی ایجاد شده است.

در همین راستا و با هدف تحقق‌بخشیدن به سیاست‌های میراث فرهنگی کشور، تعدادی از هنرمندان حوزه صنایع دستی استان گلستان در فهرست مذکور به ثبت ملی رسیده‌اند. ساخت زیورآلات ترکمن که عمدتا شامل زیور زنان است، یکی از صنایع دستی استان گلستان محسوب می‌شود. این زیور معمولا از نقره ساخته می‌شود که به این صنعت، نقره‌کاری و در زبان ترکمنی «کوموش شای» گفته می‌شود. زیورآلات ترکمن را براساس نوع کاربرد آنها می‌توان به ۱۱ گروه زیورهای لباس، سر و پیشانی، مو، گوش، گردن و سینه، مچ دست، انگشت، کمر، ابزار کار زنان، کودکان و زیورهای اسب تقسیم‌بندی کرد.

ساخت زیورآلات در استان گلستان به دست تعداد معدودی از صنعتگران ترکمن انجام می‌شود که یکی از شاخص‌ترین هنرمندان این حوزه، استاد غلام آق معروف به «خانی تکه» بود که در سال ۱۳۱۷ ه. ش در شهر گنبد قابوس متولد شد. پدرش، غلام را برای گذران زندگی نزد عمویش استاد ارازمحمد آق‌آتابای به کار گمارد. طولی نکشید که غلام تجربیات عمویش را آموخت و برای تکمیل تجربیاتش نزد استاد گلدی رفت و درجه استادی را دریافت کرد.

استاد در سال‌های بسیاری از ۸۳ سال عمر پربرکتش، این هنر ارزشمند نقره‌کاری را که از صنایع ظریف و شاخص این مرزوبوم است، زنده نگه داشت. او با فراگیری هنر قالب‌سازی که یکی از اصول اولیه و مورد نیاز نقره‌کاری است، توانسته فن قلم‌زنی روی نقره را نیز با سبک‌های اسلیمی و بخارایی ایجاد کند. «جان‌بگلی آق» برادر و «احمد و محمود» پسرانش نزد او شاگردی کردند و هم‌اینک در استان گلستان به ساخت زیورآلات سنتی ترکمن مشغول هستند. استاد غلام‌آق در حفظ این هنر-صنعت ارزشمند قوم ترکمن نقش بسیار مهمی ایفا کرده است و به منظور پاسداری از آن به تعلیم رشته مذکور به افراد خانواده‌اش پرداخت و با ظرافت هرچه تمام‌تر به ساخت زیورهایی مشغول شد که در بین هنرمندان این قوم کم‌نظیر بوده است.

استاد آق و پسرانش قبه، دستبند، منجوق، خلخال، انگشتر و درنهایت تمام زیورآلات سنتی را در کارگاه کوچک خود تولید می‌کنند. به این شکل که در شروع کار برای طرح زیورآلات، شابلون تهیه و نقره ذوب می‌شود و قفل، جانگینی و سایر عناصر را روی قطعات زیور نصب می‌کنند. برجسته‌کاری هم یکی دیگر از تکنیک‌های ساخت در کارگاه ایشان است که نیاز به قالب دارد و پس از قالب‌گیری ورقه، به جزئیات روی زیورآلات می‌پردازند.

استاد فقید غلام آق به‌عنوان نقره‌کار ماهر و باتجربه در نمایشگاه‌های خارجی و داخلی متعددی شرکت و تقدیرنامه‌های بسیاری از سازمان‌های مختلف دریافت کرد و به پاس روز جهانی صنایع دستی در سال ۱۳۸۳ به‌عنوان هنرمند نمونه سال برگزیده شد. ایشان در سال ۱۳۹۵ نیز موفق به کسب گواهینامه درجه یک هنری در رشته زیورآلات ترکمن از شورای عالی انقلاب فرهنگی شد و در سال ۱۳۹۷ نخستین پلاک ماندگار مفاخر استان گلستان بر سر در منزل ایشان نصب شد. او با تجربه ۷۰ساله در تولید، توسعه، ترویج و آموزش رشته زیورآلات ترکمن خدمات ارزنده‌ای به جامعه صنایع دستی عرضه کرده و در این راستا استادان شاخصی را به منظور حفظ این هنر-صنعت تربیت کرده و محصولات تولیدی این هنرمند چندین مهر اصالت ملی و بین‌المللی را دریافت کرده است.

مرحوم «غلام آق» در شهریورماه سال ۱۴۰۰ در ۸۳سالگی چشم از جهان فروبست. در سال‌های اخیر به دلیل بیماری تنفسی و کهولت سن قادر به انجام فعالیت‌های هنری مانند گذشته نبود؛ اما فرزندانش احمد و محمود که نزد استاد فنون و مهارت ساخت زیورآلات ترکمن را شاگردی کرده بودند، به طور حرفه‌ای در این کار مشغول بوده و چراغ کارگاه پدر را همچنان روشن نگه داشته و رهرو راه پدر هستند. استاد «غلام آق» گنجینه بشری در زیورآلات ترکمن، در شهریورماه سال ۱۳۹۷ به شماره ۲۰ در فهرست ملی نادره‌کاران، حاملان میراث فرهنگی ناملموس کشور ثبت شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

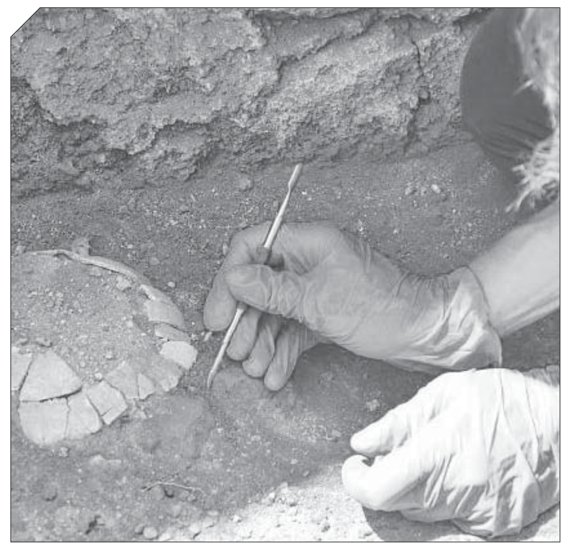

بقایای یک لاک‌پشت و تخم در شکمش در ویرانه‌های پمپئی کشف شد

باستان‌شناسان در خرابه‌های شهر پمپئی ایتالیا بقایای یک لاک‌پشت باردار را پیدا کرده‌اند که پیش از فوران آتش‌فشان جان خود را از دست داده بود. این کشف می‌تواند داده‌های تازه‌ای درباره وضعیت شهر پمپئی در فاصله دو بلای طبیعی در اختیار دانشمندان قرار دهد. بررسی‌های نخستین پژوهشگران نشانگر آن است که این لاک‌پشت که یک تخم در شکم داشته، آخرین روزهای عمر خود را در یک مغازه ویران‌شده و در حال بازسازی، برای تخم‌گذاری گذرانده بود. با این حال او پیش از «وضع حمل» مرده است. شهر پمپئی در سال ۶۲ پس از میلاد مسیح در جریان یک زمین‌لرزه ویران شد. مردمان این منطقه «متمدن» شهر را بازسازی کردند اما ۱۷ سال پس از زلزله، گدازه‌های آتش‌فشان همین شهر را نابود و مدفون کرد. لاک‌پشت ۱۴ سانتی‌متری کشف‌شده، در فاصله این دو بلای طبیعی در پمپئی بوده است. باستان‌شناسان مشغول در این سایت تاریخی روز جمعه با انتشار بیانیه‌ای اعلام کردند: «شواهد نشانگر آن است که افراد مشغول بازسازی مغازه متوجه ورود لاک‌پشت نشده‌اند و بقایای این جانور زیر خاک مدفون شده است». گابریل زوکتریگال، مدیر سایت باستان‌شناسی پمپئی می‌گوید: «در زمان بازسازی شهر، این‌قدر مکان خالی وجود داشته که حیوانات وحشی بسیاری برای تخم‌گذاری به آنجا می‌رفته‌اند». فوران آتش‌فشان کوه وزوو، حدود ۲۰۰۰ سال پیش این شهر باستانی را همراه با مردمانش زیر خاکستر برد. این پوشش باعث شد بسیاری از ساختمان‌ها و حتی اجساد قربانیان تا حدود ۱۶ قرن بعد، زمان کشف آن، سالم بماند. یک مطالعه که سال گذشته نتایج آن منتشر شد، نشان می‌دهد ابرهای خاکستر و گاز که در کمتر از چند دقیقه آسمان شهر پمپئی در رم باستان را فرا گرفته‌اند، باعث اصلی مرگ ساکنان آن بوده‌اند. مطابق این تحقیق، یک ابر غول‌پیکر از خاکستر و گاز در سال ۷۹ پس از میلاد توسط کوه آتش‌فشانی وزوو آزاد شده و در حدود ۱۵ دقیقه حدود دو هزار ساکن شهر پمپئی را کشته است. دانشمندان می‌گویند این افراد بر اثر گدازه‌ها جان خود را از دست نداده‌اند، بلکه نخست بر اثر گاز خفه شده‌اند و سپس گدازه‌های آتشفشانی بدن آنها را دفن کرده است به نحوی که بقایای بدن آنان برای حدود دو هزار سال باقی مانده است. در این مطالعه تیمی از محققان گروه علوم زمین و ژئو محیط زیست دانشگاه باری در ایتالیا، انستیتوی ملی ژئوفیزیک و آتش‌فشان‌شناسی این کشور و سازمان زمین‌شناسی اسکاتلند در ادینبورگ شرکت داشته‌اند. روبرتو ایسایا، محقق ارشد در رصدخانه وزوویوس، می‌گوید این ابر داغ و کشنده دمایی بیش از ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد داشته و از دی‌اکسید کربن، کلریدها، خاکستر و سنگریزه‌های آتشفشانی تشکیل شده بوده است. این مطالعه تأیید می‌کند که ساکنان هیچ راه فراری نداشته‌اند و بیشتر کسانی که جان خود را از دست داده‌اند در خانه‌ها و تخت‌های خود یا در خیابان‌ها و میادین شهر خفه شده‌اند. مدل‌سازی انجام‌شده تخمین می‌زند خاکستر و ذرات آتش‌فشانی بین ۱۰ تا ۲۰ دقیقه کل شهر را در برگرفته باشد. شهر پمپئی در حدود شش کیلومتری کوه آتش‌فشانی وزوو قرار دارد. دکتر ایسیا می‌گوید احتمالا ده‌ها نفر در اثر باران لاپیلاس، شامل سنگریزه‌های آتش‌فشانی که پس از فوران روی پمپئی باریده جان خود را از دست داده‌اند. اما اکثر آنها در اثر خفگی کشته شده‌اند. او می‌افزاید: «این ۱۵ دقیقه درون آن ابر جهنمی تمام‌نشدنی بوده است. ساکنان نمی‌توانستند تصور کنند دارد چه اتفاقی می‌افتد. در واقع آنها به زمین‌لرزه عادت داشتند اما فوران را نمی‌شناختند بنابراین غافلگیر شدند». ویرانه‌های پمپئی امروزه دومین مکان باستان‌شناسی پربازدید در ایتالیاست و سال گذشته حدود یک میلیون گردشگر از آن دیدن کردند.

شهر باستانی آشور در خطر به زیر آب رفتن است

ساخت سد مکحول شهر پنج‌هزارساله آشور را در معرض خطر به زیر آب رفتن قرار داده است. به گزارش آرت‌نیوز، مشکل کم‌آبی در عراق که نتیجه بحران اقلیمی است، دولتمردان این کشور را به فکر ساخت یک سد جدید انداخته که می‌تواند موجب به زیر آب رفتن شهر باستانی آشور شود. این شهر همین چند ماه گذشته (آوریل ۲۰۲۲ مصادف با فروردین- اردیبهشت ۱۴۰۱) به عنوان یک مکان توریستی بازگشایی شده بود.

سد مکحول در حدود ۴۰ کیلومتری شهر آشور قرار دارد و نه تنها باعث به زیر آب رفتن این شهر باستانی و بیش از ۲۰۰ مکان تاریخی دیگر خواهد شد، بلکه ۲۳۰ هزار نفری را که در حال حاضر در این منطقه زندگی می‌کنند نیز آواره می‌کند.

خلیل الجبوری، یکی از محققان دانشگاه تکریت در بیانیه‌ای که از سوی ان‌جی‌اوی عراقی لیوان/Liwan منتشر شده، گفت: تأثیر ساخت این سد به اندازه کافی مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته و تا به امروز هیچ تحقیقی درباره تأثیر اجتماعی و زیست‌محیطی این اقدام انجام نشده است. به عنوان کسی که خودش بر اثر جنگ‌های پیشین آوارگی را تجربه کرده است، می‌ترسم ساخت این سد باعث ایجاد موج دوم آوارگی‌ها در منطقه شود. شهر آشور از ۲۰۲۵ تا ۱۲۳۳ سال قبل از میلاد اولین پایتخت امپراتوری آشوریان بود و از بین‌النهرین تا آناتولی (مصر، ترکیه، سرزمین‌های اشغالی، اردن، لبنان و سوریه امروزی) را دربر می‌گرفت. ساخت این شهر بیش از پنج هزار سال پیش در امتداد کرانه‌های رود دجله و به افتخار خداوندگار امپراتوری آشوریان، آشور، آغاز شد.

معبد این شهر باستانی، زیگوراتی که تا ۲۶ متر بر فراز رود دجله سر برافراشته بود، همچنان پابرجاست. دروازه طبیره (The Tabira Gate) که متشکل از سه طاق است نیز در مرکز شهر قرار دارد.

اگرچه شهر آشور اخیرا به دنبال بازسازی درهای خود را به روی بازدیدکنندگان گشود و در سال ۲۰۰۳ در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفت اما آینده آن نامعلوم است. این شهر یک بار ۶۱۲ سال قبل از میلاد توسط نیروهای بابل و یک بار دیگر در سال ۲۰۱۵ توسط گروه افراط‌گرای داعش تخریب شد. داعشیان حدود ۷۰ درصد دروازه طبیره را تخریب کردند و از آن زمان تاکنون بخشی از بافت این سازه تاریخی در اثر برخورد با آب دچار فرسایش شده است. در زمستان سال ۲۰۲۰ یک کمک‌هزینه اضطراری از طرف اتحاد بین‌المللی برای حفاظت از میراث فرهنگی در مناطق درگیر جنگ از فروریختن این دروازه جلوگیری کرد. اما تهدید آن همچنان به قوت خود باقی است.

پروژه ساخت سد مکحول که در ابتدا از سوی دولت بعثی صدام حسین در سال ۲۰۰۲ پیشنهاد شده بود، آوریل سال ۲۰۲۱ (فروردین- اردیبهشت ۱۴۰۰) از سر گرفته شد. این پروژه در دوران تجاوز آمریکا به عراق متوقف شد اما این روزها خشک‌سالی‌های پی‌درپی کشور عراق را دچار بحران کرده و ساخت این سد به عنوان یک راهکار مطرح شده است. شهر آشور، پایتخت امپراتوری آشور کهن (۲۰۲۵-۱۷۵۰ پ. م)، امپراتوری آشور میانه (۱۳۶۵-۱۰۶۵ پ. م) و برای مدتی کوتاه نیز پایتخت امپراتوری آشوری نو (۹۱۱-۶۰۸ پ. م) بود. بقایای این شهر در ساحل غربی رود دجله، در شمال محل تلاقی رود دجله با شاخه آن، زاب کوچک، به‌طور دقیق‌تر در منطقه الشرقاط از استان صلاح‌الدین کشور عراق قرار دارد.